



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۳	مصالحه امام حسن بر اساس شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید دکتر علیرضا واسعی
۲۳	پشتیبانی برخی از سران سیاسی عرب قحطانی از خوارج در سده اول و دوم هجری رضا کردی
۳۹	شایسته سالاری در منصب وزارت در عصر عباسی از نظر تا عمل دکتر غلامرضا منتظری
۷۱	داروشناسی در اندلس، دوره موحدون دکتر محمود خواجه میرزا
۹۱	سازمان اخیان روم و ارتباط آن با ایران دکتر زهرا ربانی
۱۱۳	تحولات فلسفی - کلامی دوره حفصی دکتر محمدرضا پاک
۱۵۱	خط‌نگاری در مصر اسلامی معصومعلی پنجه

تاریخ و تمدن اسلامی، سال اول، شماره دوم، پائیز و زمستان ۸۴، ص ۲۱-۳

مصالحه امام حسن بر اساس شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^۱

سید علی رضا واسعی

دانشگاه علم و صنعت ایران

چکیده

حیات سیاسی امام حسن (ع)، به ویژه مصالحه آن حضرت با معاویه که بر اساس اندیشه اعتقادی شیعه از مشروعیت سیاسی بی بهره بود، از دیرباز مایه گفت‌وگوهای بسیاری چه از جهت چرایی شکل‌گیری و چه از حیث چگونگی آن بوده است. در این نوشتار، این مقوله بر اساس دیدگاه ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه، پی‌گرفته و نشان داده شده که از منظر او، به عنوان نویسنده‌ای با گرایش سنی معتزلی، جریان مصالحه آن حضرت، تابع چه عوامل و زمینه‌هایی پدید آمده و در نهایت به چه فرجامی انجامیده است؟ او هرچند به صورت حاشیه‌ای وارد این مبحث شده است؛ اما بر اساس چند منبع کهن تصویر نسبتاً مناسبی از آن ارائه کرده و نشان داده است که امام با توجه به شرایط پیشینی و قضایای روی‌داده یا پیش‌رو، با بهره‌گیری از تجربه و درایت، بهترین راه ممکن و معقول را برگزیده است، هرچند معاویه بر خلاف مفاد پیمان نامه و آن چه عهد کرده بود عمل نمود.

کلیدواژه‌ها: مصالحه، امام حسن، معاویه، ابن ابی الحدید، خلافت.

مقدمه

۱- درباره مصالحه امام حسن (ع) و در مفهوم کلان‌تر حیات سیاسی آن حضرت، به ویژه

۱. این مقاله بخشی از رساله دکتری نگارنده است که با عنوان «نقد و بررسی مواد و مستندات تاریخی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در خصوص خلفای راشدین» و به راهنمایی دکتر هادی عالم‌زاده و دکتر سید احمدرضا خضری در واحد علوم و تحقیقات تهران، تدوین و دفاع شده است.

۲. تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۷/۱۳، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۴/۹/۲۷.

آن چه مربوط به خلافت، و چگونگی تعامل وی با معاویه می‌گردد، از دیرباز نویسندگان و مورخان زیادی از شیعه و سنی اندیشیده و آثاری را عرضه داشته‌اند. اینان چه به صورت مستقل و چه در ضمن دیگر مباحث تاریخی از این مقوله سخن به میان آورده و کم و بیش زوایای تاریک آن را کاویده‌اند.

بی‌گمان نوشته‌های شیعی که با باورهای پیشینی در خصوص آن امام همراه است، با جهت‌گیری خاصی نسبت به این قضیه نظر افکنده، که در عین ارزش‌مندی، از منظر علمی شایسته بررسی و نقد مجدد است؛ چرا که اینان پیشاپیش با فرض عینیت رفتار امام با حق و حقیقت، و ابتدای عمل آن حضرت بر دانش غیبی، کم‌تر در پی جستجوی راز و رمز آن برآمده‌اند و یا لاقلاً با فرض عدم مشروعیت حکومت معاویه و ضلالت قطعی او، تنها و یا بیشتر بر خطاکاری و گمراهی او انگشت تأیید نهاده بی‌آن که زمینه‌ها و ضرورت‌های بروز این واقعه را بررسی نمایند؛ اما آن چه از سوی نویسندگان سنی مذهب پدید آمده خود از پیش‌داوری‌ها، تعصب‌ها و حتی بغض‌ها و یک‌جانبه‌نگری‌ها خالی نیست و همین امر موجب گردیده تا جزئیات واقعه مصالحه و رفتار سیاسی امام به گونه‌های مختلفی عرضه گردد. در این میان، نوع گزارش و نگرش ابن ابی‌الحدید معتزلی (د. ۶۵۶ق)، که از انصاف و اعتدال نسبی برخوردار است، درخور مذاقه و تأمل است؛ از این‌رو در این نوشتار جریان مصالحه از دیدگاه وی پی گرفته می‌شود.

البته یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که ابن ابی‌الحدید در خصوص مسائل تاریخی، که به بهانه گفتار یا نوشتاری از امام علی (ع) در نهج‌البلاغه، وارد آن‌ها می‌شود، بر اساس روش و قاعده خاصی، جز بهره‌گیری از منابع کهن پیروی نمی‌کند؛ اما همین نکته به اضافه دسترسی او به مآخذی که پس از واقعه هولناک مغولان، شماری از آن‌ها از میان رفته و هم اکنون در اختیار نیست، داده‌های وی را تا حدی بکر و بدیع، و شایسته امعان نظر می‌سازد. گرچه در خصوص موضوع مورد بحث، برخی از منابع وی چون *مقاتل الطالبیین* اصفهانی هم‌چنان در اختیار است؛ اما نوع گزینش مطالب و چینش آن‌ها، که تصویر متفاوتی در ذهن خواننده ایجاد می‌کند، داده‌های وی را سزاوار طرح و توجه می‌گرداند.

در این مقاله که هدف اصلی آن گزارش و ارزیابی اجمالی قضیه مصالحه از منظر ابن ابی‌الحدید است، ابتدا اندکی از پیشینه زندگی امام حسن (ع)، به عنوان زمینه و مقدمه، بر اساس کتاب شرح نهج‌البلاغه، عرضه می‌شود. پرسش اصلی که در این نوشتار پاسخ می‌یابد، این است که ابن ابی‌الحدید چه تصویری از جریان مصالحه ارائه کرده و عوامل ایجاب‌کننده آن را چه دانسته است و برای آن چه مفادی را ذکر می‌کند؟

۲- ابن ابی‌الحدید در خصوص امام حسن (ع)، ذیل نامه سی و یکم امام علی (ع)^۱، که وصیتی از آن حضرت به امام حسن است، به بهانه شرح نامه، وارد زندگی امام حسن (ع) شده و مطالبی را عرضه می‌کند. او در این گزارش بر اساس چند منبع عمل کرده است؛ مهم‌ترین منابع او در این خصوص، آثار مدائنی و ابوالفرج اصفهانی می‌باشد.

ابن ابی‌الحدید در نوشته خود نام کتاب مدائنی (د. ۲۲۵ق) را در جایی یاد نمی‌کند و چنان که روشن است او دارای آثار متعددی بوده است^۲ و دریافت مأخذ سخن ابن ابی‌الحدید از میان آن‌ها چندان آسان نیست. هرچند درباره میزان اعتبار داده‌های مدائنی گفت‌وگوهای متفاوتی وجود دارد و برخی وی را فردی جاعل و غیر صادق برشمرده‌اند^۳؛ اما ذهبی درباره او آورده است که وی در شناخت سیر و مغازی، و انساب و ایام‌العرب، یک شگفتی است و در آن چه نقل می‌کند صادق، و دارای اسناد عالی است.^۴ اما کتاب ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ق) که دیگر مأخذ ابن ابی‌الحدید در این خصوص است، با این که در این جا وی به همین گونه (کتاب اصفهانی) از آن یاد کرده است؛ اما از پس و پیش و قراین داده‌های او به آسانی دریافتنی است که مراد وی از کتاب اصفهانی چیزی جز مقاتل‌الطالبیین نیست. اصفهانی که از سرشناسان عرصه ادب، و از نویسندگانی است که علمای بسیاری از او روایت کرده‌اند،^۵ در این کتاب به احوال آن

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، ۲۹۵-۳۰۸.

۲. ابن ندیم، ۱۴۷.

۳. ر.ک: عجللی، ۳۹۵/۲.

۴. ذهبی، میزان‌الاعتدال، ۱۵۳/۳.

۵. حر عاملی، ۱۸۱/۲.

دسته از فرزندان ابوطالب می‌پردازد که تا زمان خودش، یعنی جمادی‌الاولی سال ۳۱۳ ق به قتل رسیده‌اند.^۱ منابع ابوالفرج در کتاب *مقاتل* یا روایت از کسانی است که در کنار بعضی از طالبیان در عصر عباسی خروج کرده، یا روایت راویانی بوده که سلسله سند آن‌ها به کسانی می‌رسد که خود شاهد وقایع بوده‌اند، و یا آثار مکتوب معتبر دیگری است که از سندیت برخوردارند.^۲ از این رو کتاب او از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است.

ابن ابی‌الحدید عمدتاً بر اساس این دو منبع به تصویر حیات سیاسی امام پرداخته است، هرچند دربارهٔ آغاز زندگی او از مآخذ دیگری نیز بهره جسته است.

۳- ابن ابی‌الحدید درباره دورهٔ کودکی امام در جای دیگری مطالبی آورده و به نقل از مدائنی می‌نویسد: امام حسن، بزرگ‌ترین فرزند امام علی (ع)، سروری بخشنده، بردبار و خطیب بود و پیامبر (ص) سخت او را دوست می‌داشت. می‌گویند روزی رسول خدا مسابقه‌ای میان او و امام حسین (ع) ترتیب داد که او برنده شد؛ پیامبر (ص) او را روی پای راست خویش نشانند و حسین را بر ران چپ خود، و چون پرسیدند که کدام‌یک را بیشتر دوست داری؟ پاسخ گفت: من همان‌را می‌گویم که پدرم ابراهیم فرمود، آن‌گاه که بدو گفتند: کدام یک از دو پسر را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: بزرگ‌تر را و او کسی است که فرزندم محمد از او متولد می‌شود.

همو از زید بن ارقم نقل می‌کند که روزی پیامبر (ص) بر روی منبر خطبه می‌خواند، حسن (ع) که کودکی خردسال بود، پس از لغزش بر زمین افتاد، با آن که مردم او را بلند کردند، رسول خدا (ص) سخن خود را قطع کرد و شتابان فرود آمد و او را بر دوش خویش نهاد و فرمود: فرزند، فتنه است، نفهمیدم چگونه خود را به او برسانم، سپس به منبر رفت و خطبه را تمام کرد.^۳

۱. آقا بزرگ طهرانی، ۹۴.

۲. سجادی و عالم‌زاده، ۱۱۴.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۲۷/۱۶. نیز کوفی، ۵۱۳/۷؛ ابن عساکر، ۲۱۵/۱۳؛ در کتاب‌های ابن شهر آشوب، ۲۲۶/۳؛ مجلسی، ۲۹۵/۴۳؛ شامی، ۳۷۰/۹ این داستان برای امام حسین (ع) نقل شده است.

ابن ابی‌الحدید از سیره و شخصیت امام و نیز عمل کرد اجتماعی آن حضرت، چه پیش از خلافت و چه پس از آن به صورت روشمند گفت‌وگو نمی‌کند؛ از پیش از خلافت، تنها به ذکر این مطلب بسنده می‌کند که آن حضرت در واقعه شورش علیه عثمان، آنجا که او به تندی با معترضان سخن گفت و آنان را در زبان پیامبر (ص) ملعون دانست و در نتیجه مردم به سوی او سنگ پراگندند، تنی چند از مردم مدینه آماده شدند تا به نفع عثمان به مبارزه پردازند که یکی از آنان امام حسن (ع) بود^۱ و این تنها بدان سبب بود که نمی‌خواست شورش و کشتار و حرمت‌شکنی باب گردد؛ به همین جهت آن حضرت تا آخرین لحظات، که به کشته شدن عثمان انجامید، در خانه او ماند و به دفاع از او پرداخت، چنان که نوشته‌اند: وقتی عثمان درگفت‌وگو با شورشیان توفیق نیافت از مردم خواست تا به خانه‌های خویش بازگردند. همگان رفتند جز تنی چند که از جمله آنان امام حسن (ع) بود که تا آخر با او همراهی کرد و باز می‌نویسد که وقتی محاصره به درازا کشید، مصریان که عملی فراتر از قتل مرتکب شده و از زنده نگه داشتن عثمان در هراس بودند، تصمیم به دخول خانه گرفتند که امام حسن (ع)، عبدالله بن زید، محمد بن طلحه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و جمعی از فرزندان انصار، از ورود آنان ممانعت کردند و با این که عثمان آنان را ترخیص کرده بود؛ اما همچنان به دفاع ایستادند^۲ و نیز آن هنگام که جمعی از مردم با پرتاب سنگ، مانع دفن جنازه عثمان می‌شدند، تنها چند نفر به بردن جنازه و دفن آن اقدام کردند که امام حسن (ع) یکی از آنان بود.^۳

ابن ابی‌الحدید بیش از این از حضور امام حسن (ع) در جلوگیری از شورش، که حاکی از نقش سیاسی اجتماعی امام است نقل مطلب نمی‌کند؛ اما همین اندک خود بیان‌گر روحیه عدالت‌خواهی و شجاعت آن حضرت می‌تواند باشد.

۴- بی‌تردید امام حسن شایسته‌ترین فرد برای خلافت و عهده‌داری ولایت مسلمین

۱. ابن ابی‌الحدید، ۱۴۲/۲.

۲. همو، ۱۵۵/۲.

۳. همو، ۱۵۸/۲، به نقل از طبری، ۴۳۸/۳؛ نیز، مجلسی، ۱۶۷/۳۱.

بود. چنان که ابن ابی‌الحدید به نقل از مدائنی می‌نویسد: وقتی امام علی (ع) به شهادت رسید، عبدالله بن عباس پیش مردم آمد و گفت: امیرالمؤمنین درگذشت؛ اما جانشینی برای خویش باقی گذاشت که اگر می‌پسندید پیش شما بیاید تا با او بیعت کنید و اگر نمی‌پسندید بر کسی چیزی نیست. مردم با شنیدن این سخن سخت اندوهگین شده، به گریه در افتاده و خواستند تا امام پیش آنان بیاید.

امام حسن (ع) با جامه سیاه و حالتی غم‌آلود جلوی مردم ظاهر شد و برای آنان خطبه‌ای ایراد کرد و پس از توصیه آنان به ترس از خداوند بدانان فرمود: ما امیران و اولیای شما، و همان اهل بیتیم که خداوند درباره ما چنین فرمود: «جز این نیست که خداوند می‌خواهد پلیدی را از خاندان شما بزدايد و شما را پاک کند، پاک کردنی.»^۱ پس از این خطبه مردم با آن حضرت بیعت کردند^۲ و بدین‌گونه وی به عنوان خلیفه مسلمین وارد کار شد.

ابن ابی‌الحدید از ابوالفرج اصفهانی چنین نقل می‌کند که عمرو بن ثابت گفته است که بیش از یک سال با ابواسحاق سبعی رفت و آمد داشتم تا از خطبه امام حسن (ع)، پس از رحلت پدرش اطلاع یابم؛ اما او آنرا نقل نمی‌کرد تا این که در یکی از ایام، از قول هبیره بن مریم چنین نقل کرد که امام حسن (ع) پس از رحلت امیرالمؤمنین چنین خطبه خواند: همانا در شب گذشته مردی قبض روح شد که پیشینیان در عمل بر او پیش نگرفتند و متأخران به او نرسیدند، او همراه پیامبر (ص) می‌جنگید و همواره خود را سپر بلای او قرار می‌داد. رسول خدا او را با رایت خویش می‌فرستاد و... آن‌گاه عقده گلویش را فشرد و گریست و مردم نیز با او همراه شدند. آن‌گاه فرمود: ای مردم هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد، بدانند که من پسر محمد رسول خدایم، پسر بشیر و نذیرم، پسر داعی به سوی خدا و فرزند چراغ فروزانم؛ من از

۱. احزاب، ۳۳.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۲۲/۱۶ به نقل از مدائنی. نیز ابن عساکر، ۲۶۷/۱۳-۲۷۲؛ ذهبی، ۲۷۰/۳؛ طبرانی، ۹۳/۳؛ حسینی شیرازی، ۱۴۷؛ و قندوزی، ۴۲۳/۲-۴۲۴.

خاندانی‌ام که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاکشان گردانیده است، من از آنانی‌ام که خداوند دوستی آنان را در کتاب خویش واجب کرده و دوستی ما را کار پسندیده^۱ قرار داده است.

وی در ادامه به نقل از همو می‌نویسد: وقتی سخن امام به این‌جا رسید، عبدالله بن عباس برخاست و مردم را به بیعت با او فراخواند که همگی پذیرفته و نسبت به او اظهار دوستی کردند و او را برای خلافت از همگان سزاوارتر دانستند و با او بیعت کردند.^۲ سپس ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: وقتی امام به خلافت رسید، نخستین کار وی آن بود که حقوق جنگ‌جویان را دو برابر کرد؛ کاری که امام علی (ع) در نبرد جمل به آن اقدام کرد در حالی که امام حسن، در آغاز خلافت خود چنین کرد و این سنتی شد که دیگر خلفا نیز عمل کنند.^۳

وقایع پیش از صلح

امام حسن (ع) که بی‌گمان از پیش در پی تثبیت خلافت و سامان‌دهی امر حکومت بود، پس از بیعت مردم با وی، نامه‌ای برای معاویه نوشت و در آن پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر، به جایگاه خویش نسبت به پیامبر (ص) و تعامل قریش با این خاندان اشاره کرد و فرمود: قریش به بهانهٔ عشیرهٔ پیامبر بودن به حکومت روی کردند و ما را از آن محروم ساختند، بی‌آن‌که شایستهٔ آن باشند. وی سپس چنین ادامه داد: اکنون خداوند، روزگار علی (ع) را به سرآورد و مسلمانان پس از او مرا به حکومت برگزیدند، پس ای معاویه از خدا بترس و کاری کن که خون‌های امت محمد حفظ و کارشان قرین صلاح گردد. بدین‌گونه از او خواست تا از خون‌ریزی بپرهیزد و تسلیم گردد.

۱. اشاره به بخشی از آیه ۲۳ سوره شوری.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۲۹/۱۶، ۳۰؛ ابوالفرج، ۳۳-۳۴؛ نیز: طوسی، ۲۷۰؛ ابن شهرآشوب، ۱۷۸/۳، اربلی، ۱۶۹/۲؛ شامی، ۶۷/۱۱؛ حنفی، ۱۴۸؛ طبری، ۱۳۸؛ مجلسی، ۲۱۴/۱۵.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۳۳/۱۶؛ اصفهانی، ۳۴.

امام نامه را توسط حارث بن سُوید و جُنْدب آزدی، برای معاویه فرستاد. آن دو، نامه را پیش معاویه برده و از او خواستند تا با امام بیعت کند و او بی آن که جوابی به آنان دهد پاسخ تندی برای امام نوشت و در آن زیرکانه مطالب امام را اتهامی به خلفای پیشین دانست و آنگاه به بیان شخصیت و تبرئه آنان، و نیز تجربه و شایستگی خویش برای امر خلافت پرداخت و از او خواست تا به اطاعتش درآید و خلافت پس از او از آن وی باشد.^۱

مدائینی با اندکی تفاوت، می‌نویسد که معاویه در پاسخ، به حارث و جندب گفت: برگردید که میان من و شما چیزی جز شمشیر نیست و سپس با شصت هزار سپاهی به سوی عراق حرکت کرد و ضحاک بن قیس فهری را به جای خویش در شام گماشت.^۲

ابن ابی‌الحدید که بیشتر مباحث مربوط به امام حسن (ع) و صلح آن حضرت را از قول مدائینی و اصفهانی آورده است، در این جا برابر نقل مدائینی می‌نویسد: امام حسن (ع) همچنان در کوفه بود که بدو خبر رسید، معاویه از پل منبج، شهر مرزی عراق و شام، که با فرات سه و با حلب ده فرسنگ فاصله داشت و خسروان ساسانی آن را بنا کرده بودند،^۳ گذشته است. در این زمان امام (ع) از حُجر بن عدی خواست تا مردم را برای مقابله با سپاه معاویه آماده سازد. هم چنین آن حضرت، برای قیس بن سعد بن عباده نیز پرچمی جهت فرماندهی دوازده هزار نفر سپاه، برافراشت و خود نیز پس از گماردن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بر کوفه به عنوان جانشین خویش، از آن شهر بیرون آمد. او قیس را از کرانه فرات و آبادی‌های فلوجه، روانه مسکن کرد و خود به سوی مداین به راه افتاد و چون به ساباط رسید، چند روزی درنگ کرد و پیش از حرکت به سوی مداین خطبه‌ای برای مردم خواند و در ضمن آن مردم را به بیعتی که کردند توجه داد؛ آن زمان که آنان پیمان بسته بودند که در هر حال، چه در صلح و چه

۱. اصفهانی، ۱۶، ۲۴، و ۲۵. به نقل از مدائینی نیز: ابن شهر آشوب، ۱۹۵/۳؛ شیرازی، ۱۸۰؛ قندوزی، ۱۹۲/۲ و مجلسی، ۳۹/۴۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۲۵/۶؛ ابوالفرج، ۳۷. نیز: مجلسی، ۲۷/۴۴-۲۸ و سید مرتضی، ۲۲۲.

۳. یاقوت حموی، ۲۰۵/۵.

در حال جنگ، با او باشند. وی سپس سوگند یاد کرد که با هیچ کس کینه و دشمنی ندارد و در پی دوستی و صلاح امت است.

مردم از این سخن، که ملایمتی از آن برمی آمد، چنین دریافتند که آن حضرت در پی واگذاری خلافت به معاویه و کناره گیری از حکومت است. برای عده ای از همراهان و سپاهیان اتخاذ چنین تصمیمی گوارا نبود، لذا به دنبال آن، به دو دسته تقسیم و بیشترین آنان مخالف نظر امام شدند و از چنین تصمیمی اظهار ناخرسندی و نگرانی کردند، به ویژه آنان که از این مجادلات و ستیزه ها رقابت های قومی و برتری های قبیله ای، و یا لاقل اموری غیر دینی، و دنیایی را جستجو می کردند. البته در این میان وجود افراد ناآگاه و نیز فریب خورده را نمی توان نادیده گرفت. به هر روی آن چه پیش آمد نشان از همدلی و همراهی سپاهیان با امام را نداشت.

امام به دنبال این قضیه، پس از استمداد از خداوند از آن اردوگاه حرکت کرد. گروهی از یاران، آن حضرت را از نزدیک شدن مردم محافظت می کردند؛ اما در ساباط، فردی به نام سنان بن جراح اسدی، به ظاهر برای سخن گفتن پیش آمد و به ناگاه با خنجر ضربه ای به پای او زد که تا نزدیک استخوان ران حضرت را درید. امام در اثر آن ضربه بیهوش گردید. مردم با تعقیب ضارب وی را فراچنگ آورده و به قتل رساندند و امام را که به هوش آمد پس از مداوا به مداین بردند. او در آنجا ماند تا زخمش بهبودی پیدا کرد. حاکم مداین در این زمان سعد بن مسعود، عموی مختار بن ابوعبیده ثقفی بود.^۱

شارح نهج البلاغه برابر نقل مداینی به چنین گزارشی از زندگی امام حسن (ع) می پردازد. وی با ساده سازی قضیه، خیلی سریع آن را به پایان می برد، بی آن که به هیچ عاملی برای انعطاف امام حسن (ع) توجه دهد، بلکه از چگونگی ورود و گزارش مدائنی، نوعی سلامت جویی را برای آن حضرت به تصویر می کشد که گویی وی با همان نامه تند

۱. ابن ابی الحدید، ۲۶/۱۶ و ۲۷ نیز؛ یعقوبی، ۲۱۵/۲؛ ابوالفرج، ۴۰-۴۱؛ دینوری، ۲۱۷؛ طبری، ۴۴۰/۴-۴۴۱؛ راوندی، ۵۷۴/۲ به بعد؛ سیدمرتضی، ۲۲۲؛ ابن عساکر، ۲۹۵/۱۸؛ مجلسی، ۴۲/۴۴ به بعد؛ مزی، ۲۴۴/۶ و ذهبی، ۱۴۶/۳.

معاویه از صحنه مسئولیت شانه خالی کرده است؛ اما او در ادامه به داده‌های ابوالفرج اصفهانی روی کرده و گزارش او را که تصویر کامل‌تری است، نیز عرضه می‌کند و چنین می‌نویسد: وقتی با امام بیعت شد، معاویه دو جاسوس جهت ارزیابی اوضاع و کسب اطلاع و اخبار به کوفه و بصره فرستاد که هر دو آن‌ها شناسایی و کشته شدند. امام حسن (ع) در پی آن نامه‌ای به معاویه نوشت و او را از عواقب چنین حرکاتی بیم داد. معاویه پاسخی مؤدبانه و از موضع ضعف می‌دهد، چنان که نامه مشابهی را ابوالفرج از عبدالله بن عباس به معاویه نقل می‌کند که پاسخ معاویه، با فروتنی همراه است.

سپس نامه دیگری از امام به معاویه نقل می‌شود که در آن، امام با صراحت و تندی از غضب حق خاندان پیامبر (ص) شکوه می‌کند و معاویه را به همراهی و تسلیم فرامی‌خواند؛ اما معاویه با جواب صریح و زیرکانه‌ای واکنش نشان می‌دهد. وقتی نامه معاویه به امام حسن رسید، جندب می‌گوید که به او گفتم: این مرد به قصد تو خواهد آمد و اگر تو حمله به او را آغاز کنی و در سرزمین خودش و محل حکومتش به جنگی، تسلیم خواهد شد. امام فرمود که همین‌گونه خواهم کرد.^۱

زمینه‌های شکل‌گیری مصالحه

چنان‌که از محور گفت‌وگو و چگونگی آن، برابر گزارش اصفهانی آشکار است، امام در این مرحله، از موضعی برتر، و فعال با معاویه برخورد می‌کند؛ اما سیاست‌های فریب‌کارانه معاویه در پراکنده‌سازی اطرافیان و همراهان امام، با تطمیع، تهدید و نیز انجام تبلیغات مؤثر، زمینه‌های دگرگونی وضعیت را فراهم آورد.

ابن ابی‌الحدید در ادامه به واکنش همراه با خشونت معاویه اشاره می‌کند که چگونه او پس از این مکاتبه‌ها بی‌آن‌که بتواند پاسخ درخوری بیابد به شیوه دیگری روی کرد. او طی نامه‌هایی به یکایک کارگزارانش، از آنان خواست تا با ساز و برگ جنگی و سلاح پیش او جمع گردند و چون چنین شد آهنگ عراق کرد. امام حسن (ع) وقتی از آن خبر

۱. ابن ابی‌الحدید، ۲۳/۱۶-۲۶؛ نیز: ابن شهر آشوب، ۱۹۴/۳ به بعد؛ شیرازی، ۱۸۰ به بعد؛ مجلسی، ۵۴/۴۴-۵۵.

یافت، در پی فراهم‌سازی نیرو برآمد و از مردم خواست تا در مسجد جمع شوند. وقتی مردم اجتماع کردند آن حضرت برخواست و به سخنرانی پرداخت و در آن جنگ و جهاد را امری سخت و ناگوار خواند^۱ و مردم را به شکیبایی در دشواری‌ها دعوت کرد و سپس فرمود: به من خبر رسید که معاویه از تصمیم ما به جنگ آگاهی یافته، و به حرکت درآمده است، اینک به لشکرگاه خود در نخیله بروید تا بنگریم و بنگرید و چاره‌ای ببیندیشیدم.^۲ امام بدین‌گونه مردم را از توطئه‌ای که در پیش بود آگاه ساخت؛ اما عکس‌العمل مردم چندان خوشایند او نبود.

شکاف پدید آمده در سپاه امام و سستی حاکم بر آنان هر چند در داده‌های ابن ابی‌الحدید آشکارا تبلور نیافته است؛ اما پیامدهای آن به آسانی قابل پی‌گیری است چنان‌که می‌نویسد: کسی در پاسخ آن حضرت سخن نگفت، به گونه‌ای که عدی بن حاتم، این عمل را زشت خواند و از آنان خواست تا واکنشی از خویش نشان دهند و به دنبال آن خود به پا خاست و به سخن‌گویی پرداخت و برای مقابله با دشمن اعلام آمادگی کرد و همو اول کسی بود که به فرمان امام گردن نهاد و به نخیله رفت.^۳

ابن ابی‌الحدید هم‌چنان به نقل ابوالفرج، که با داده‌های مدائنی هم‌گون است، با این تفاوت که او فرمانده سپاه دوازده هزارنفری امام را عبیدالله بن عباس می‌داند نه قیس بن سعد بن عباد، ادامه می‌دهد و می‌نویسد: وقتی امام درمداین به معالجه مشغول بود، معاویه با سپاه خویش در دهکده‌ای به نام حلوییه در مَسْکِن فرود آمد، عبیدالله نیز در مقابلش قرار گرفت. در نخستین مواجهه پیروزی از عبیدالله بود؛ اما شب هنگام، معاویه، به دروغ به او خبر داد که امام حسن (ع) در مورد صلح به من پیام داده و حکومت را به من واگذار کرده است. بدین طریق از عبیدالله خواست تا به او بییوندد و شرط کرد که یک میلیون درهم نیز به او بپردازد. عبیدالله تحت چنین پیشنهادی قرار گرفت و شبانه به سوی سپاه معاویه رفت و به آنان پیوست. مردم چون برای نماز صبح

۱. اشاره به آیه ۲۱۶ سوره بقره: «کتب علیکم القتال و هو کره لکم».

۲. ابن ابی‌الحدید، ۳۷/۱۶-۳۸؛ ابوالفرج، ۳۸-۳۹؛ نیز: مجلسی، ۵۰/۴۴.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۳۷/۱۶-۳۸؛ ابوالفرج، ۳۸-۳۹؛ نیز: مجلسی، همانجا.

جمع شدند، او را نیافتند و به ناچار با قیس بن سعد نماز گزاردند. او پس از نماز به نکوهش عبیدالله پرداخت و مردم را به شکیبایی و حرکت به سوی دشمن فراخواند. در مواجهه بعدی که بسر بن اُرطاه به مقابله با سپاه امام پیش آمد، آنان را از صلح امام و بیعت امیرشان خبر داد و از آنان خواست تا خود را به کشتن ندهند. قیس چون چنین خبری را شنید از سپاه خویش خواست تا یکی از دو راه را برگزینند: یا بدون حضور امام بجنگند و یا به گمراهی بیعت کنند. آنان جنگ را ترجیح دادند.

معاویه بر آن بود تا به هر طریق ممکن قیس را به سوی خود بکشد؛ اما توفیقی نیافت و در آخر، از سر خشم و کینه نامه‌ای پر از اهانت، عتاب و تحقیر به او نوشت و در آن حتی وی را یهودی و فرزند یهودی خواند. قیس نیز جواب تندى بدو داد که معاویه دیگر جرأت نامه‌نگاری به او را نداشت.^۱

ابن ابی‌الحدید همچنان به نقل از ابوالفرج می‌نویسد که معاویه دو تن را برای صلح نزد امام فرستاد و آن دو برای پذیرش صلح به ترغیب امام پرداختند.^۲

صلح و پیامدهای آن

ابن ابی‌الحدید در این‌جا بر پایه روایات مدائنی می‌نویسد: امام در سایاط، و پس از شایعه یا گمان تسلیم شدن مورد حمله قرار گرفت، عده‌ای به غارت بار و بنه‌اش پرداختند. این خبر چون به گوش معاویه رسید، آن را شایع ساخت و بدان دامن زد و در صدد بر آمد تا در پرتو بروز چنین حادثه‌ای از آب گل‌آلود ماهی بگیرد؛ بدین منظور با تطمیع و وعده به جذب افراد سرشناس سپاه امام برآمد. عبدالله بن عباس^۳ چون از این ترفند اطلاع یافت آن را طی نامه‌ای به عرض امام حسن (ع) رساند و از او خواست تا چاره‌ای اندیشه

۱. در تاریخ طبری از صلابت و پایداری قیس در مواجهه با معاویه و عدم انعطاف او سخن به میان آمده تا این که امام حسن (ع)، پس از انعقاد صلح از او خواست تا به آن گردن نهد و او نیز چنین کرد (ر.ک: ۱۲۱/۴-۱۲۲).

۲. ابن ابی‌الحدید، ۳۷/۱۶؛ ابوالفرج، ۴۰ به بعد؛ نیز: مجلسی، ۵۱/۴۴؛ شیرازی حسینی، ۱۴۷-۱۴۸؛ امینی، ۸۳/۲-۸۴.

۳. در نقل ابوالفرج، عبیدالله بن عباس است.

کند. امام پس از دریافت آن در میان لشکریان به سخنرانی ایستاد و ضمن توبیخ و سرزنش افراد ناپایدار سپاه خویش، به شکوه و گلایه فرمود: با پدرم چندان دشمنی و ستیز کردید که به ناچار تن به حکمیت داد و پس از آن شما را به جنگ با شامیان دعوت کرد، سرباز زدید و فرمانش را گردن نهادید تا از این دنیا رفت و به خدا پیوست و با من بدان شرط بیعت کردید که در صلح و جنگ با من باشید؛ اینک به من خبر رسیده که گروهی از سرشناسان شما، نزد معاویه رفته و با او بیعت کرده‌اند، مرا از شما همین بس است و بیش از این در دین و جانم فریبم ندهید.

امام به دنبال این جریان، عبدالله بن حارث را برای صلح پیش معاویه فرستاد، بدان شرط که معاویه متعهد گردد که به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند و برای پس از خود نیز، کار خلافت را به شورایی واگذارد و خود برای کسی بیعت نگیرد و همه مردم نیز در امان باشند.

ابن ابی‌الحدید هم‌چنین به نقل از مدائنی می‌نویسد که امام حسن، در این باره نامه‌ای به امام حسین (ص) نوشت و وی را از تصمیم خویش با خبر ساخت. او ابتدا آن را نپذیرفت؛ اما پس از گفت‌وگو و سنجش اطراف قضیه بدان راضی گردید و بدین طریق معاویه به کوفه در آمد.^۲

شارح نهج البلاغه پس از این گزارش با داده‌های ابوالفرج اصفهانی، که با اندک تفاوت آمده به تکمیل بحث می‌پردازد و پذیرش صلح توسط امام حسن را با چنین شرایطی ذکر می‌کند:

۱. هیچ کس به کارهای گذشته تعقیب نگردد.
۲. علیه هیچ‌یک از شیعیان رفتاری ناخوشایند صورت نگیرد.
۳. از علی جز به نیکی یاد نشود.

و نیز به امام گفتند که معاویه دیگر شرط‌های او را نیز پذیرفته است.^۳ بدین گونه امام صلح

۱. رک: ابن شهر آشوب، ۱۹۶/۳؛ سیدمرتضی، ۲۲۴؛ اربلی، ۱۹۳/۲-۱۹۴ و مجلسی، ۳۰/۴۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۲۲/۱۶-۲۳.

۳. رک: ابن عساکر، ۲۶۵/۱۳؛ طبری، ۱۲۲/۴. مفاد صلح‌نامه چنین آمده است: «حسن با معاویه بدین شرط صلح کرد که آنچه در بیت‌المالش وجود دارد از آن او باشد و نیز خراج دارابگرد را بدو دهند و این که امام علی در ←

را پذیرفت و سپس به کوفه بازگشت، قیس نیز به کوفه آمد. ابن ابی‌الحدید هم چون دیگر نویسندگان به این نکته توجه نمی‌دهد که به راستی امام در این واقعه با چه کسانی مشاوره داشته و یا چه کسانی وی را در انجام چنین کاری همراهی کرده‌اند؟ اما هر چه بود آغاز خوشی به دنبال نداشت؛ چرا که وقتی صلح منعقد گردید برخی از بزرگان شیعه نزد امام آمدند و با اندوه، به نکوهش او پرداختند. برخی از شیعیان پا از این فراتر نهادند و امام را خوارکننده مؤمنان خواندند؛ اما امام در پاسخ به آنان به نرمی و همراه با بیان دلایل پذیرش صلح‌نامه سخن می‌گفت، چنان که بعدها در پاسخ به سفیان ابن ابی لیلی که گفته بود: تو بودی که با بیعت با این ستمگر و تسلیم کردن حکومت به او، ما را زبون ساختی، در حالی که صد هزار تن با تو بودند، فرمود: ای سفیان! ما چون حق را بدانیم بدان متمسک می‌شویم.^۱

درک ابعاد و زوایای مختلف تصمیم امام، برای بسیاری از افراد مشکل می‌نمود به همین جهت حتی کارآموده‌ها و آگاهان از آن اظهار تعجب می‌کردند چنان‌که مدائنی باز نقل می‌کند که مستیب بن نجبه فزاری به امام گفت: شگفتی من از تو پایان نمی‌پذیرد؛ چرا که در حالی با معاویه بیعت کردی که چهل هزار سپاهی با تو بود، بی‌آن که پیمان استوار و تعهدی محکم بگیری؟ امام در پاسخ وی به در نظر داشت مصالح آنان و جلوگیری از خون‌ریزی در میان مسلمانان اشاره می‌کند. حُجر بن عدی نیز سخن اعتراض گونه‌ای با امام داشت، که آن حضرت با اندکی رازگشایی بدو فرمود: ای حُجر، همه افراد آنچه را تو دوست می‌داری، دوست ندارند و عقیده آنان چون عقیده تو نیست و من از آن‌رو چنین کردم که تو و امثال تو باقی بمانید.

ابن ابی‌الحدید همچنان از قول مدائنی می‌نویسد که معاویه پس از صلح با امام

→ جایی که او (امام حسن) می‌شنود، ناسزا گفته نشود. سپس می‌نویسد که امام حسن، آنچه در بیت‌المالش در کوفه بود، که پنج هزار بود، گرفت و در همان سال به حج رفت.

۱. ابن ابی‌الحدید، ۴۴/۴۴ و ۴۵/۴۴؛ ابوالفرج، ۴۴؛ نیز: دینوری، ۲۲۱؛ مروزی، ۹۱؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۸۵/۱؛ خطیب بغدادی، ۳۰۵/۱. ابن عساکر، ۲۷۹/۱۳ و ۱۵۱/۵۹؛ مزی، ۲۵۰/۶؛ ذهبی، ۱۴۷/۲؛ ابن کثیر، ۲۱/۸؛ کوفی القاضی، ۱۲۸/۲ و ۳۱۵؛ خصیبی، ۱۹۲ و طوسی، ۸۲. در این که چه کسی امام را به مذل المؤمنین خطاب کرده در منابع فوق متفاوت آمده است؛ برخی سفیان بن ابی لیلی و برخی حجر بن عدی را ذکر کرده‌اند؛ ابن شهر آشوب، ۱۹۷/۳.

حسن (ع)، از آن حضرت خواست تا فرماندهی مبارزه با خوارج را به عهده بگیرد؛ اما امام با شگفتی پاسخ گفت: سبحان الله، من جنگ با تو را که برای من حلال است، برای صلاح امت و الفت میان ایشان، رها کردم، اینک چنین می‌پنداری که حاضرم با تو و برای خاطر تو، با کسی جنگ کنم؟^۱

معاویه پس از مصالحه، در کوفه سخنرانی کرد و انگیزه جنگ خویش را، نه به پایداری نماز و پرداخت زکات و انجام حج، بلکه فرمانروایی بر آنان ذکر کرد و تمام شرایطی را که در صلح نامه با امام حسن متعهد شده بود، زیر پا نهاد.^۲ امام پس از صلح، چند روزی در کوفه ماند و پس آنگاه به سوی مدینه حرکت کرد و با این که عده‌ای از شیعیان، از آن حضرت خواستند تا در همانجا بماند؛ اما نپذیرفت و به سوی مدینه رفت و تا آخر عمر در آنجا زیست.

معاویه بر خلاف آن چه پیمان بسته بود عمل کرد، او به هیچ یک از مواد معاهده تن نداد و به هیچ یک از بندهای آن عمل نکرد؛ حجر بن عدی و یارانش را کشت و برای پسرش یزید بیعت گرفت و امام حسن را نیز مسموم ساخت.^۳

امام، برابر نقل مدائنی و ابوالفرج اصفهانی، با زهری که توسط همسرش جعده، و به توصیه معاویه به او خورانده شده بود، به شهادت رسید. و این در سال چهل و نهم هجری بود و بیماریش چهل روز طول کشید و در نهایت در چهل و هفت سالگی در گذشت.^۴

۱. ابن ابی‌الحدید، ۱۴/۱۶-۱۵؛ نیز: امینی، ۱۶۰/۱۰ و ۱۷۳؛ به نقل از: ابن اثیر، الکامل، ۱۷۷/۳ در این کتاب آمده است که امام به معاویه نوشت: «اگر من بر آن شوم که با فردی از اهل قبله بجنگم، قتال با تو را آغاز می‌کنم؛ اما به راستی که تو را برای صلاح امت و حفظ خون آنان رها کردم»؛ ابن عقیل، ۱۹۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۱۴/۱۶ و ۱۵؛ نیز: ابوالفرج، ۴۵-۴۶؛ مفید، ۱۴/۲؛ ابن عساکر، ۳۸۰/۵۲ و ۱۵۰/۵۹؛ ذهبی، ۱۴۶/۳-۱۴۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰/۸؛ اربلی، ۱۶۴/۲؛ بیاضی، ۴۸/۳؛ شیرازی، ۶۳۲-۶۳۳.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۱۷/۱۶.

۴. همو، ۱۱/۱۶؛ برخی رحلت امام را سال ۵۰ دانسته‌اند (ر.ک: ابوالفرج، ۳۱). همچنین: قاضی نعمان، ۱۲۳/۳. در این کتاب آمده است که میان امام حسن و همسرش جعده اختلافی بود از همین رو می‌خواست تا او را طلاق دهد که معاویه از این فرصت بهره گرفت و با دادن صد هزار درهم و نیز وعده ازدواج با یزید او را به کشتن امام ←

نتیجه

چنانکه بیان گردید غرض اصلی از ورود به این مقوله نشان دادن تصویری از حیات سیاسی امام حسن (ع) به ویژه جریان مصالحه آن حضرت بر اساس کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید بود. البته در این میان گاه، برخی از داده‌های او نیز، بر اساس منابع دیگر نقد و یا مستندسازی گردید و نشان داده شد که ابن ابی‌الحدید در این گزارش‌گری چگونه به بررسی واقعه پرداخته و مستندات وی چه بوده است. البته روشن است که او صرفاً به نقل داده‌های دیگران بسنده نموده و چنان که شیوه اوست از نقد و ارزیابی آن‌ها سرباز زده است؛ اما در مجموع، گزارش نسبتاً معقولی از این روی‌داد عرضه داشته و نشان داده است که چه عواملی در شکل‌گیری آن تأثیر داشته و امام تابع چه شرائطی به آن روی کرده است. از مجموع مباحث پیش گفته می‌توان گفت که عمده عوامل پذیرش صلح از طرف امام (ع) در چند نکته قابل عرضه است: حفظ جان شیعه و مسلمانان، نبود همراهان استوار و پایدار، وجود مکر و خدعه در طرف مقابل، و در نهایت خیانت و نارویی برخی از سران سپاه امام.

→ ترغیب کرد؛ ابن حجر، ۱۵/۲: مزی، ۲۵۲/۶-۲۵۳، طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۴۰۳/۱-۴۰۴: مفید، ۱۵/۲-۱۶: طبرسی، الاحتجاج، ۱۲/۲-۱۳.

کتابشناسی

آقا بزرگ تهرانی، *ذیل کشف الظنون*، جمع آوری سیدحسن موسوی، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.

ابن اثیر، ابوالحسن علی بن عبدالواحد شیبانی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.

ابن جوزی، علی، *الموضوعات*، به تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، مدینه النوره، مکتبه السلفیه، ۱۳۸۶ق

ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
ابن شهر آشوب، ابو عبدالله محمد بن علی، *مناقب آل ابوطالب*، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی، *تاریخ مدینه دمشق*، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، *الامامة و السياسة (المعروف بتاریخ الخلفاء)*، به کوشش علی شیری، قم، انتشارات رضی، ۱۴۱۳ق.

ابن کثیر دمشقی، حافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، *البدایه و النهایه*، به کوشش علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

ابن ندیم، محمد بن ابی یعقوب بن اسحق، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.

ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین* به کوشش سید احمد صقر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۷م/۱۴۰۸ق.

اربلی، علی بن عیسی بن ابوالفتح، *کشف الغمّة فی معرفة الائمة*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

امینی، شیخ عبدالحسین، *الغدير*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
بیاضی، ابومحمد علی بن یونس عاملی، *الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم*، به کوشش محمدباقر بهبودی، مکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۴ق.

حنفی، محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرندی، *نظم درر السمطین*، از مخطوطات

- کتابخانه اميرالمؤمنين، بی جا، ١٣٧٧ق / ١٩٨٥م.
- خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١١ق / ١٩٩١م.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد او مدينة السلام، به کوشش مصطفی عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
- دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر، داراحیاء الکتب العربیة، ١٩٦٠م.
- ذهبی، ابوعبدالله، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
- همو، میزان الاعتدال، به کوشش علی مجد بجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ١٣٨٢ق.
- سجادی، سیدصادق و هادی عالمزاده، تاریخ نگاری در اسلام، تهران، سمت، ١٣٨٠ش.
- سید محمد، ابن عقیل بن عبدالله، النصائح الکافیة لمن يتولى معاویه، قم، دارالثقافة، ١٤١٢ق.
- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء و الائمة، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٩ق.
- شامی، محمد بن یوسف صالحی، سبل الهدی و الرشاد، به کوشش شیخ عادل احمد عبدالوجود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٤ق.
- شیرازی، شیخ محمدطاهر قمی، الاربعین فی امامة الائمة الطاهرين، به کوشش سیدمهدی رجایی، ایران، چاپخانه امیر، ١٤١٨ق.
- شیرازی حسینی، سید علی خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، قم، مکتبه البصیرتی، ١٣٩٧ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی، المعجم الکبیر، به کوشش حمدی عبدالمجید سلفی، قاهره، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، بیروت، دارالمعرفة، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.
- طبرسی، احمد بن علی بن ابوطالب، الاحتجاج، به کوشش سید محمدباقر خراسان، منشورات دارالنعمان للطباعة و النشر، بی تا.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.

- طبري، احمد بن عبدالله، *ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى*، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ق.
- طبري، ابو جعفر محمد بن ابي القاسم، *بشارة المصطفى*، به كوشش جواد قيومي اصفهاني، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٤٢٠ق.
- عاملی، حر محمد بن حسن، *امل الامل*، بغداد، مكتبة الاندلس، بی تا.
- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، *الاصابة في تمييز الصحابة*، به كوشش شيخ عادل احمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
- علامه حلي، حسن بن يوسف، *المستجد من كتاب الارشاد*، قم، مكتبة آية الله مرعشي، ١٤٠٦ق.
- علوی عمری، علی بن محمد بن علی بن محمد، *المجدي في انساب الطالبين*، به كوشش احمد مهدي دامغانی، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، ١٤٠٩م.
- عجلی، احمد بن عبدالله، *معرفة الثقات*، مدينة المنورة، مكتبة الدار، ١٤٠٥ق.
- قندوزی، سليمان بن ابراهيم، *ينابيع المودة لذوى القربى*، به كوشش سيد على جمال اشرف حسيني، ايران، دارالاسوة، ١٤١٦ق.
- كوفی، علی بن احمد، *الاستغاثة*، بی جا، بی تا.
- كوفی القاضي، محمد بن سليمان، *مناقب الامام الامير المؤمنين*، به كوشش شيخ محمد باقر بهبودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- مروزی، ابو عبدالله نعيم بن حماد، *كتاب الفتن*، به كوشش سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
- نسائی، ابو عبدالله شمس الدين، *السنن الكبرى*، به كوشش عبدالغفار سليمان بنداری و سيد كسروی حسن، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ق/١٩٩١م.
- ياقوت حموی، شهاب الدين ابي عبدالله رومي بغدادی، *معجم البلدان*، بيروت، داراحیاء التراث العربي، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
- يعقوبی، احمد بن ابي يعقوب بن جعفر، *تاريخ يعقوبی*، قم، موسسه نشر فرهنگ اهل بيت، بی تا.